

البته انقلابیون در روز عاشورا این توافق را زیر پا گذاشتند. این نشان می‌دهد که حلقه‌های واسطی در حال مذاکره برای انتقال پیام‌ها و کاهش تنش و خشونت بودند. در جریان انقلاب هم ارتش اعلام بی‌طرفی کرد تا دیگر مردم را سرکوب نکند. ولی در کشورهای دیگر چنین حلقه واسط و گروه‌های مرجعی وجود یا عرصه‌ای برای عمل ندارد تا انتقال مسالمت‌آمیز قدرت انجام شود و حتی توافق‌هایی در سطح فوقانی قدرت انجام دهند. اتفاقاتی که در لیبی رخ داد خیلی متفاوت بود و به نوعی یک خلأ قدرت ایجاد شد. همین حال در عراق نیروهای گریز از مرکز زیادی وجود دارد که تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمینی را تهدید می‌کنند ولی در انقلاب ۵۷ یک قدرت مرکزی وجود داشت که توانست کشور را واحد نگه دارد؛ این قدرت روحانیت بود یا امام؟

این سنت تاریخی ایران است؛ ایران از قدیم قطب فکری تاریخی در منطقه بوده و با جوامعی که توسط قبایل رهبری می‌شود فرق داشته؛ مانند لیبی، یمن و حتی عراق که در دوره جدید بعد از عثمانی شکل گرفت و از موزاییک‌های مختلفی ساخته شده است. پس یک عامل سنت ماست و عامل دیگر نیروهای واسطی چون روشنفکران که رهبری کننده گرایش‌های ملی و مردمی اند. ارتشی‌ها تعریف می‌کنند که در تظاهرات پس از کشته شدن استاد نجات‌اللهی، وقتی آقای طالقانی عصایش را بالا یا پایین می‌آورد، مردم راه می‌افتادند یا می‌ایستادند و خود آقای طالقانی هم دائم با ارتشی‌ها مذاکره می‌کرد. فقط در یک جا وقتی به میدان انقلاب رسیدند سربازی تیراندازی کرد و ناگهان اغتشاشی ایجاد شد. از طرفی ارتشی‌ها هم در حال مذاکره با رهبران ملی-مذهبی بودند تا تظاهرات به خشونت کشیده نشود و این پختگی جامعه را نشان می‌دهد که از

خشونت اجتناب می‌کند. ولی در دیگر جوامع

عربی یا دیکتاتوری که این سنت را نداشتند هر دوسوی نظام و اپوزیسیون در سوق دادن جریان به خشونت نقش ایفا می‌کردند. نظام به این بهانه که بگوید مخالفان ما اهل خشونت هستند، از بروز خشونت استقبال می‌کند و اپوزیسیون هم برای اینکه نظام حاکم را خشن جلوه دهد، از هر نوع خشونت بهره‌برداری می‌کند که نمونه عینی آن سوریه بود. اجتناب از خشونت نشان می‌دهد جامعه چه میزان استعداد تاریخی تحول دموکراتیک دارد. به هر حال ایران جامعه مدنی قوی‌تری داشته و بنابراین طبیعی است که ایران الگو باشد، ولی در دیگر کشورها این بلوغ نیست و می‌تواند فجایع بیشتری به بار بیاورد. در ایران هم خشونت‌هایی در دوران انقلاب به طور پراکنده رخ داد یا در حوادث ۸۸ و پیوسته در اتفاقات اخیر خشونت‌هایی دیده شد. اینکه خود سیستم حاکم هم چگونه رفتار می‌کند خیلی مهم است و می‌تواند مهم‌ترین عامل در واکنش طرف مقابل باشد. در دوره انقلاب شاه می‌دانست مرگ نزدیکی دارد و چندان

به حیات خود و نظام سیاسی‌اش امیدوار نبود و انگیزه لازم را برای ادامه سرکوب، پس از شهریور، برای ماندن نداشت. نظام وی مانند دیگر کشورها نبود که تا آخرین لحظه می‌ایستند و مقاومت می‌کنند و درگیر می‌شوند. علاوه بر این ایرانی‌ها ملتی هستند که به دلیل تجارب تلخ تاریخی از خشونت می‌پرهیزند.

■ **روشنفکران و رهبران ملی و مذهبی بودند که مردم به آنها اتکا و اعتماد می‌کردند. الان به نظر شما با هم چنین مرجعیتی از طریق چهره‌های ملی، مذهبی یا افراد سیاسی وجود دارد؟ در شرایط فعلی چنین افرادی داریم؟**

به شکل بالقوه داریم؛ ولی اینها به این علت که در مجموع جنبش اصلاحی توفیق مطلوبی پیدا نکرده کمی از اعتبارشان کاسته شده و کارایی‌شان رانزد مردم از دست داده‌اند و فضا را دیکتایزه شده است. حوادث سال ۹۶ و ۹۸ برخلاف ۸۸ است که جنبش مدنی تراز طبقات متوسط بود و شخصیت‌های ملی-مذهبی یا اصلاح طلب نقش مهم‌تری داشتند و مردم بیشتر به آنها تکیه می‌کردند؛ در عوض در سال ۹۶ و حوادث اخیر مثل کشورهای همسایه حالت انفجاری حاکم و فضا را دیکتایزه شد و خشونت گسترش یافت. در نتیجه گروه‌های مرجع اصلاحی حذف شدند. مشکلی که در کشور ما وجود دارد این است که با کشورهای همسایه ارتباط زنده نداریم که مثلاً بدانیم در عراق چه می‌گذرد؟ چه گرایش‌هایی وجود دارد، چه شعارهایی می‌دهند و چه حساسیت‌هایی دارند؟ گویی ایرانی‌ها آن‌طور که علاقه به حوادث و اطلاعات امریکا و

اروپا دارند نسبت به کشورهای پیرامون خود خاور میانه ندارند.

■ **آنها چه طور؟ مردم منطقه چقدر نسبت به تحولات فکری و تغییرات نظام سیاسی اجتماعی ایران پیگیر هستند؟ در موضوع روشنفکری دینی آیا آنها هم پیگیر جریان‌های فکری ایران هستند؟**

بله، آنها پیگیر ترند. اگر ایرانی‌ها توک‌ها را نسبت به هم مقایسه کنید، می‌بینید آنها خیلی بیشتر ما را می‌شناسند تا ما آنها را. در حال حاضر ۹۰ درصد آثار شریعتی به ترکی ترجمه شده است، شما به هر کتاب فروشی در شهرهای ترکیه بروید ترجمه آثار شریعتی وجود دارد.

■ **البته ادبیات ترکیه در ایران همیشه مورد توجه بوده؛ از داستان‌های عزیز نسین تا رمان‌های اورهان پاموک و الیف شافاک. منظور من روشنفکران و جریان‌های سیاسی، فکری دارای نفوذ در کشورهای عربی، ترکیه، هند، پاکستان و سایر کشورهایی است که با ما سابقه فرهنگی مشترک دارند. آیا آنها هم گرفتار سؤالات مادر نسبت بین دین، جامعه و سیاست هستند؟**

بله، ضمن اینکه ما با این کشورها عناصر فرهنگی مشترک داریم، مثلاً فارسی، زبان رسمی دربار کشورهایی مانند هند و عثمانی بوده و همیشه تبادل فرهنگی وجود داشته است. چیزی که ما ایرانی‌ها درک روشنی از آن نداریم مفهوم «امپراطوری» و «خلافت» است. برخی تصور می‌کنند اعراب کشوری بودند که به ایران حمله کردند مثل حمله عراق به ایران، در حالی که پایتخت ایران آن زمان در عراق بوده و این نیروهای پیرامونی بودند که از حاشیه به متن حمله کردند و نه اینکه کشوری به کشور دیگری حمله کرده‌وان را مغلوب کرده باشد. چون تصویری از مفهوم شاهنشاهی و امپراطوری نداریم و در نظام گذشته فقط بر فارس گرایی تأکید می‌شد.

■ **چون پهلوی می‌خواست باناسیونالیسم فارسی برای خود نوعی نیای تاریخی بسازد. فارس محوری و شیعه‌محوری از زمان صفویه موجود بوده است، در حالی که زبان‌های دیگر مانند ترکی هم یکی از عناصر سازنده فرهنگی ماست. در خراسان منطقه‌ای است که این طرف جاده فارسی زبان هستند و آن طرف ترکمن و حتی بقایای مغولی و انواع اقوام دیگر وجود دارند؛ حتی از نظر دینی تنوع فراوانی وجود دارد، از میترایی تا مسیحی، ارمنی و آشوری و یهودی و از زرتشتی و مزدایی تا مزدکی و مانوی و تا شیخی و بابی و بهایی و این اواخر آکنوسیتسیم و آنتیسم غیر وضه مذهبی هم وارد ایران شده است. ما وزیر کلمی داشته ایم و سرکوبی که در اروپا علیه کلمی‌ها وجود داشت در اینجا به دلایل مذهبی و نژادی هیچ‌گاه وجود نداشته است. مفهوم «نژاد» به معنای امروزی در فرهنگ و تمدن ما معنایی نداشته. اینها اقوامی هستند که در دوره‌های مختلف هر کدام هژمونی خود را داشتند. مثل صلاح الدین ایوبی که کرد بود از فرماندهان بزرگ اسلامی است یا ترک‌ها سلسله‌های بزرگی ایجاد کردند و تا همین اواخر بر جهان اسلام حاکم بودند، یا اعراب که فرهنگ اصلی اسلام را عرضه کردند و فارس‌ها دستور زبان آنها را ساخته‌اند و در مجموع همه اینها در هم تنیده بودند؛ الان مانند قدیم نیست که فارابی از آسیای صغیر به شام می‌رفت طوری که انگار کشور خود اوست، برای نمونه، روحانیونی داریم مثل خانواده صدر که از لبنان گرفته تا صفهان زندگی می‌کنند.**

اروپایی‌ها این مناسبات را خوب نمی‌فهمند و می‌گویند اینها نفوذی‌های ایران هستند. ولی اینها یک خانواده هستند که بعضی‌ها در لبنان هستند، برخی در عراق و شماری در ایران زندگی می‌کنند. این درهم‌تنیدگی باعث می‌شود که غربی‌ها متوجه نشوند و آن را نفوذ تعبیر کنند. در غرب از زمانی که دولت-ملت‌های جدید بر اساس ملیت، اقوام و نژادها مطرح شد، این یکی بودن و درهم‌تنیدگی را درک نمی‌کنند، البته در آنجا هم ملت‌ها به شکل مصنوعی و ایدئولوژیک جدا شدند نیستند و در دوره‌های وسطایی اینها همه یک یا چند کشور بوده‌اند، از امپراطوری روم تا امپراطوری اتریشی-مجاروی و... تنگتر جدید سعی در جداسازی دارد. مثلاً ژاک شیراک، رئیس جمهوری پیشین فرانسه می‌گفت تشیع را دیکتال تر از تسنن است. اوشناختی از ریشه‌های تفاوت شیعه و سنی نداشت و قضاوتش بر این مبنای بود که مثلاً در یک دوره ایران یا لبنان کاری کرده‌وبه آن صفت را دیکتال دادند ولی بعد که القاعده را دیدند نظرشان معکوس شد! عدم شناخت واقعی از دیگران در بین ایرانیان نیز هست. الان ما هیچ درکی از اینکه در مصر، عراق و دیگر کشورها چه می‌گذرد نداریم. لبنان و مصر از نظر فکری در جهان عرب کشورهای مهمی هستند و حتی از تونس و الجزایر مهم‌تر هستند. مصر از دوره قدیم بر الجزایر تأثیر گذاشته است. این نبود رابطه ما با کشورهای جهان اسلامی باعث کاهش همبستگی و تأثیر متقابل می‌شود، در حالی که ارتباط متقابل می‌تواند هم برای مأمور باشد هم برای آنها و اگر ما با این کشورها مناسبات فکری و شناخت فرهنگی داشته باشیم هم می‌توانیم تأثیر بگیریم و هم تأثیر بگذاریم. باید از این محدودیت تعداد کم کشورهای فارسی‌زبان مثل افغانستان و تاجیکستان خارج شویم تا بتوانیم بار روشنفکران جهان اسلام گفت‌وگو داشته باشیم و حتی روشنفکران و بازیزگران عرب و ترک و هندی و پاکستانی را دعوت کنیم تا در بحث‌های مربوط به منطقه و جهان شرکت کنند یا به کسانی که نمی‌شناسند